



ACCIDENTAL MARK

مترجم: Ah Xia

این ترجمه متعلق به سایت مای انیمه می باشد ؛
کپی و نشر آن به هر نحوی ، حتی با ذکر منبع ممنوع است !
فقط و فقط فایل اصلی را از مای انیمه دریافت کنید .

فصل اول

صبح زود بود، باران ملایمی می بارید و کوه های پوشیده از درخت را مه گرفته بود. زیبا و مانند سرزمین عجایب بود.

ماشینی سیاه رنگ در جاده کوهستانی و منحنی، در حال رانندگی بود.

راننده با احتیاط فرمان را گرفته بود. مردی که عقب نشسته بود، کت و شلوار خاکستری پوشیده بود و پیراهن سفید تمیزش بدون اثری از چروک اتو کشیده شده بود. انگشتان باریکش داشت پرونده ای را ورق می زد.

مرد چهره ای زیبا و حالتی بی تفاوت داشت. او آرام و ساکت نشسته بود، اما هاله عجیبی از ظلم و ستم از او ساطع می شد. فضای داخل ماشین به دلیل

حضور او به شدت ساکت بود. راننده حتی جرات نکرد کاری کند که جو را بهم بزند و مزاحمش شود.

دختری حدوداً 20 ساله کنار مرد نشسته بود. او چهره ای جوان داشت. لباس صورتی پوشیده بود و موهایش را گوجه‌ای بسته بود و تلفنش را در دست گرفته بود تا به طور جدی یک رمان بخواند. پس از یک لحظه خواندن، ناگهان نگاهی به مرد کنارش انداخت و او را از بالا به پایین ارزیابی کرد.

مرد نگاه او را حس کرد و به آرامی پرسید: چی شده؟

چشمان دختر خمیده شد و لبخند درخشانی زد. «گه‌گه، شخصیت اصلی این رمان هم اسم توئه. اونم اسمش پی شاوزه‌است.»

پی شاوزه با تعجب پرسید: «اوه، اسم رمان چیه؟»

«مارک تصادفی. این یه رمان امگاورسه.»

«رمان امگاورس؟» پی شاوزه به رمان های آنلاین علاقه ای نداشت. او فقط فیلمنامه هایی را خوانده بود که بخش فیلم و تلویزیون شرکتش پس از نمایش برای او ارسال می کردند. او طبیعتاً نمی دانست امگاورس چیست و فکر می کرد که مانند یک گروه خونی است.

سرفه کردن* پی شوچینگ خجالت می کشید که جزئیات را برای برادرش توضیح دهد و فقط به طور خلاصه گفت: «این رمانه خارج از دنیای ماست. تو دنیای امگاورس، مردم به سه دسته تقسیم می شن: آلفا، بتا و امگا. بین اونا، آلفاها و امگاها فرمونهای متناظر دارن. می شه اون و نوعی هورمون فرض کرد که غرایز انسان رو کنترل می کنه. پی شاوزه که هم اسم توئه یه آلفائه و همچنین رئیس یه شرکت سرگرمیه.»

پی شاوزه گوش داد و مبهوت شد.

پی شوچینگ قبل از اینکه چیزی زمزمه کند، مکث کرد: «با این حال، پی شاوزه تو این کتاب بیش از حد شروره. بعد از اینکه شخصیت اصلی، چنگ شیا کنترل فرمون هاش رو از دست داد، این آشغال به چنگ شیا تجاوز کرد و

عذابش داد و حتی نزدیک بود اون و بکشه. این یارو هم اسمته، اما شخصیتش کاملاً متفاوته!»

«خب، شباهت داشتن اسم‌ها عجیب نیست. اسم من خاص نیست.» پی شاوزه به این موضوع علاقه ای نداشت و به بررسی اسناد ادامه داد.

او معمولاً سرش بسیار شلوغ بود. این بار به خانه آمد چون امروز تولد 30 سالگی اش بود و مادرش قرار بود برایش جشن تولد بگیرد.

سندی که در دست داشت امضای قرارداد پروژه بعدی بخش سینما و تلویزیون بود. دیپارتمان حقوقی بارها آن را قبل از ارسالش برای بررسی نهایی به او، بررسی کرده بود. هنوز یک ساعت رانندگی تا رسیدن به هتل مانده بود، بنابراین او این قرارداد را آورد تا آن را در ماشین بخواند.

10 دقیقه بعد، پی شاوزه¹ خواندن قرارداد را تمام کرد و آن را در کیف خود گذاشت.

¹ Pei Shaoze

پی شوچینگ دید که برادرش آزاد است صبر نکرد: «گه‌گه، تو صنعت سرگرمی، قوانین ناگفته خیلی رایجه؟ اگه یه روزی یه ستاره جیگر تو تخت ظاهر شه، ازش بهره می‌بری و کارهای اهم اهم باهاش می‌کنی؟»

پی شاوزه به صراحت پاسخ داد: «نه.»

پی شوچینگ با درماندگی شانه هایش را بالا انداخت.

برادرش بیش از حد سرد و جدی بود. حتی اگر کسی خودش را به در خانه اش کادوپیچ پست کند، او بی تفاوت خواهد بود. او نمی‌توانست گونگ² شرور رمان «مارک تصادفی» باشد. گونگ شرور در رمان، پی شاوزه، از چنگ شیا در اولین شبی که در تختش پیدا شد، سوء استفاده کرد. این منجر به مجموعه‌ای از توطئه‌های بعدی پر از خون و آزار شدید شد.

² گونگ: تاپ / کسی که قوی تره و رابطه رو هدایت میکنه - شو: باتم / کسی که نسبتا از گونگ ضعیف تر و ظریف‌تره

آه یه جورایی اگه بخوام مثال بزنم میشه زن و شوهر . گونگ شوهر و شو زنشه :

توطئه در ابتدا توهین آمیز بود، اما گونگ شرور نام برادرش را داشت، بنابراین شوچینگ نمی توانست در خواندن آن رمان غرق نشود...

این گونگ شرور در رمان اغلب ضریب هوشیش زیر خط فقر بود. او اصلاً نمی توانست با برادر آرام و عاقلش مقایسه شود. برادرش پی شاوزه، به شدت به کارش وفادار بود.

تا جایی که پی شوچینگ میدانست، پی شاوزه هرگز با کسی رابطه نداشته است. او ظاهر خوبی داشت و خانواده اش ثروتمند بودند، بنابراین زنان بی شماری می خواستند با او ارتباط برقرار کنند. با این حال او همیشه بی تفاوت بود. زندگی خصوصیش به طرز وحشتناکی انضباطی بود. هر روز سر ساعت معینی از خواب بیدار می شد و در مکان و زمان های ثابت غذا می خورد. به نظر می رسید که دنیای او فقط کار است و همه چیز باید روی برنامه ریزی می ماند.

پدرشان زود فوت کرد و مادرشان در وضعیت نامناسبی قرار داشت. پی شاوزه تنها 22 سال داشت که شرکت را به دست گرفت و به تازگی از دانشگاه

فارغ التحصیل شده بود. در آن زمان شرکت وام های زیادی بدهکار بود و در آستانه ورشکستگی قرار داشت. می شد تصور کرد که پی شاوزه چقدر تحت فشار بوده است.

او همه کارها را به تنهایی انجام داد، از بررسی بازار، نمایش پروژه ها و جذب هنرمندان. او حتی یک بار پس از این که برای جذب سرمایه با سرمایه گذاران مشروب خورده بود، دچار خونریزی معده شد و برای درمان اورژانسی به بیمارستان رفت. در نتیجه او از مشکلات جدی معده رنج می برد...

در این مدت او به سختی 5 ساعت در روز می خوابید و همیشه در حال رفت و آمد بود.

او بسیار تجربه کسب کرده بود و شخصیت آرام و قاطع خود را رشد داده بود.

خانواده پی به لطف سال ها تلاش و کوشش او، نیمی از صنعت سرگرمی را فتح کردند. هنرمندانی که او کشف کرد، محبوب شدند و چندین فیلم که روی

آنها سرمایه گذاری کرد به موفقیت های بزرگ باکس آفیس تبدیل شدند. پی شاوزه رئیسی با بهترین چشم انداز سرمایه گذاری در صنعت شد.

آن سالها تجربه، پی شاوزه را بالغ تر کرد. او می توانست او حتی اگر به زودی 30 ساله می شد، اصلاً قصد عاشقی نداشت.

در موردش فکر کنید. چرا وقت خود را برای عاشق شدن تلف کند، در حالی که آنها به وضوح می خواستند تنها چاپلوسیش را کنند و برای پیشرفت و ثروت به او تکیه کنند؟

پی شاوزه امروزه معروف بود و ستارگان صنعت سرگرمی باید با احترام او را "رئیس پی" صدا می کردند. با این حال، پی شویینگ همیشه احساس می کرد که برادرش انسان پیس. چنین برادری بیش از حد بی تفاوت بود، مانند یک ربات کار فقط طبق روتین تکراریش کار میکرد. او واقعا امیدوار بود که کسی که از صمیم قلب عاشقش شود و بتواند در کنارش باشد.

او نمی دانست چه زمانی چنین شخصی ظاهر می شود.

جشن تولد پی شائوزه در یک هتل پنج ستاره معروف برگزار شد.

بستگان خانواده پی و هنرمندان شرکت حضور داشتند. افراد ثروتمند همگی لباس‌های شیک و گران پوشیده بودند تا تأثیر خوبی بر روی پی شائوزه بگذارند، ستارگان در مهمانی می درخشیدند و هدایای پی شائوزه مانند کوه روی هم انباشته شده بودند. با دیدن ظاهر شدن پی شائوزه، همه آگاهانه راه را برایش باز کردند.

پی شائوزه با آرامش خواهرش را به مرکز سالن مهمانی برد. به سمت مادرش رفت و او را در آغوش گرفت. مادرش به آرامی روی شانه پسرش زد و لبخند زد. «شائوزه، تولدت مبارک. برای تولد 30 سالگیت، میخوام یه خاطره خوب درست کنم، پس خیلی از آشناها رو دعوت کردم. اشکالی نداره؟»

پی شائوزه لبخند نادری زد. «البته که نه.»

او معمولاً قیافه ای جدی داشت. فقط جلوی خانواده اش بود که چنین لبخند آرامی نشان می داد. چند زن جوان، از دور با دیدن این موضوع احساس کردند که قلبشان تندتر می زند. آنها نتوانستند جلوی پیچ پیچ کردن با هم را بگیرند.

«رئیس پی ظاهر شایسته ای داره. چرا اون نمیره اولین بازبگریش رو انجام بده؟»

«اون میلیاردها دلار ارزش داره. مگه برای اولین بارش لازمه؟»

«اوه، اون تا این مدت مجرد بوده. من نمی دونم اون چه نوع زنی رو دوست داره.»

«در هر صورت، زنایی که شایعه سازی می کنن هم دوست نداره!»

جشن تولد از ساعت 8 شب شروع شد. با اشاره مادرش، پی شائوزه میکروفون را برداشت و چند کلمه صحبت کرد. سپس شخصاً کیک تولد را

برید. تشویقی پرشور به راه افتاد. در بوفه، مردم مدام می آمدند تا با او یک پیک شراب برای سلامتیش بنوشند.

«تولدت مبارک رئیس پی شائوزه. امیدوارم همه چیز خوب پیش بره!»

«تولدت مبارک رئیس پی...»

پی شائوزه یکی پس از دیگری لیوان شراب قرمز می نوشید و کم کم احساس سرگیجه می کرد. او چنین موقعیت‌های پر سر و صدایی را دوست نداشت، اما نمی‌توانست مادرش را رد کند. به هر حال، جشن پر جنب و جوش امروز برای تولد او بود.

هنگامی که جشن تولد نزدیک بود به پایان برسد، پی شائوزه با دستیارش تماس گرفت و با صدای خسته‌ای دستور داد. «راننده بعداً مادرم و شیائو چینگ و میرسونه. تو اول من و ویلای حومه غربی ببر. دو روز اونجا استراحت می‌کنم.»

دستیار بلافاصله پاسخ داد. «چشم، من فوراً میام.»

مدتی نگذشت که دستیار برای به هتل رسید. پی شائوزه داخل ماشین نشست و شقیقه‌اش را فشرد. تحملش نسبت به الکل بد نبود، اما او واقعاً امروز بیش از حد نوشید. درد ناگهانی از شقیقه‌هایش بلند شد و سرش طوری وزوز می‌کرد که انگار قرار بود منفجر شود.

دستیار در آینه عقب نگاهی به او انداخت و متوجه شد که چهره او بسیار دردمند است. دستیار نمی‌توانست نگران نشود. «رئیس پی، دوباره سردرد دارید؟ می‌خواید مسکن بهتون بدم؟»

صدای پی شائوزه خشدار بود. «نه، تو روی رانندگی تمرکز کن. یکم می‌خوابم.»

سپس پرده‌های صندلی عقب را کشید، چراغ‌های ماشین را خاموش کرد و با چشمان بسته به صندلی تکیه داد.

دستیار مجبور شد بی سر و صدا رانندگی کند.

تمام روز باران می بارید و تمام شهر در مه غلیظی فرو بود. پس از تاریک شدن هوا، خط دید کمتر از 30 متر بود. بنابراین دستیار در هنگام رانندگی بسیار مراقب بود و سرعت را تا حد ممکن کاهش داد.

دو ساعت طول کشید تا ماشین به ویلا در حومه غربی برسد. دستیار به پی شائوزه که درد می کشید کمک کرد تا به اتاق خواب برود و متفکرانه یک لیوان آب برای او ریخت. پی شائوز سردرد وحشتناکی داشت، بنابراین به سادگی از روی میز کنار تختش چند قرص خواب آور برداشت، در دهانش ریخت و به خواب رفت.

مدتی بعد صداهای مکانیکی عجیبی در سر پی شائوزه شنیده شد.

[به سامانه انتقال به کتاب خوش اومدید، سامانه 1022 از صمیم قلب در خدمت شماست.]

[اکانت بازیکن فعال شده.]

[آخرین رمان خونده شده... متأسفم، تو سه ماه گذشته هیچ رمانی توسط این
بازیکن خونده نشده.]

[بازیابی حافظه...]

[جدیدترین رمانی که یادتونه، مارک تصادفی اثر نویسنده پروانه ای درحال
پروازه.]

[دنیای رمان در حال بارگذاری.]

[صحافی شخصیت مرتبط «پی شاوزه» تکمیل شد.]

[شروع استراتژی.]

پی شاوزه روی تخت نشست.

تازه یادش آمد که در جشن تولدش مقدار زیادی شراب نوشیده و سردرد وحشتناکی داشته است. پس از بازگشت به ویلا، به دلیل سردردش نتوانست بخوابد و چند تا قرص خواب خورد. این عادت بود که او در طول سالها و زمانی که نمی‌توانست بخوابد، ایجاد کرده بود.

حالا به طرز غیر قابل توضیحی از خواب بیدار شد و این چه صدایی بود در سرش می‌شنید؟

پی شاوزه در حالی که گیج بود، ناگهان حس کرد بدن گرمی به او فشرده شد. دست باریک طرف مقابل به آرامی دستش و کمرش را گرفت. پوست این دو نفر در تماس بود و فرد ظاهراً لباسی به تن نداشت... خودش هم لباسی نداشت.

«؟؟؟»

پی شائوزه فوراً چراغ‌ها را روشن کرد و چشمان تیزبینش به کنارش خیره شد. مرد جوانی روی تخت دراز کشیده بود. با لحافی بدنش را پوشانده بود و فقط صورتش را نشان می‌داد و استخوان ترقوه‌ی ظریفش دیده می‌شد.

پوست مرد جوان سفید بود، ابروهایش زیبا بود و نور گرمی که روی صورتش می‌تابید، او را شبیه یک دانشجوی جوان می‌کرد. با این حال، صورت او بسیار زیبا بود. ظاهرش حتی در دایره سرگرمی با تعداد بیشماری از مردان خوش تیپ می‌تواند در صدر لیست مقایسه قرار گیرد. مرد جوان سرخ شده بود و بی قرار روی تخت تکان می‌خورد.

پی شائوزه به یاد خواهرش افتاد که در مورد قوانین ناگفته صنعت سرگرمی می‌پرسید...

آیا واقعاً کسی به رختخواب او آمده بود و می‌خواست برای منابع به او تکیه کند؟

پی شاوز سریع دست مرد جوان را که همه جایش را لمس می کرد گرفت و با خونسردی پرسید: «کی تو رو اینجا فرستاده؟»

صدایش آهسته و سرد بود. به نظر می رسید دمای اتاق خواب به دلیل سردی صدای او چندین درجه کاهش یافته است.

مرد جوان سرش را بلند کرد و با دیدن هویت طرف مقابل بلافاصله زیر ملحفه ها جمع شد و لب هایش کمی لرزید و نفسش مختل شد. «ر... رئیس پی... من، اسم من چنگ شیائه و یه امگام. به نظر می رسه فرمون هام از کنترل خارج شدن...»

چنگ شیئا؟ امگا و فرمون؟ چرا این کلمات آشنا به نظر می رسید؟

ماهی انجمه

TL&Edit: Ah Xia
MyAnimes.ir